

اصناف دینداری! نقد سخنان کروناپی سرش

احمد حسین شریفی

دکتر سرش در مصاحبه‌ی خود با سایت زیتون چندین و چند نوبت اشاره به اصناف سه‌گانه‌ی دینداری می‌کند که سالیان قبل آن را به عنوان یکی از مبانی و اصول روشنفکری دینی و یک «ضرورت دین‌شناسانه و اصلاح‌گرایانه» معرفی کرده بود: دینداری معیشت‌اندیش (به تعبیر پیشینشان دینداری مصلحت‌اندیش/ دینداری‌غایت‌اندیش)، دینداری معرفت‌اندیش و دینداری تجربت‌اندیش.

۱. از نگاه ایشان دینداری معیشت‌اندیش ویژگی‌هایی مثل عاطفی بودن (در مقابل استدلالی بودن)، تقلیدی بودن، جزمی بودن، آدابی و مناسکی بودن، هویتی بودن، شریعتی و فقهی بودن و امثال آن دارد؛ تلقی دیندار معیشت‌اندیش از خدا این است که او را به عنوان مولا و خودش را به عنوان عبد می‌داند؛ پیامبر را کسی می‌داند که باید از امر و نهی او پیروی کرد؛ این نوع دینداری را منبع ذخار خرافات می‌داند. پیروان این نوع دینداری را عوام و سکان‌دار آن را روحانیان می‌داند که نه تنها عوام زده‌اند که خود هم عوامند، هم اهل خرافه‌اند، هم یاوه‌سرا و یاوه‌گو هستند؛ طبیعتاً نتیجه‌ی تعلیم و تربیت آنان نیز چیزی جز پرورش مشت‌ی خرافه‌پرست؛ یاوه‌گو و یاوه‌دوست نخواهد بود.

۲. دینداری معرفت‌اندیش، دلیلی (یعنی منطق دارد)، تحقیقی؛ انتخابی است؛ به منابع مختلف معرفت توجه دارد؛ کلامی است؛ اعتقادی به روحانیت ندارد؛ فردی است، سیال است و متغیر؛ خدا را یک راز سربه‌مهر تلقی می‌کند که باید با واکاوی‌های عقلانی کوشید از آن رازگشایی کرد؛ پیامبر را مثل معلمی می‌داند که درسی به شاگردان می‌دهد که البته شاگردان باید درباره‌ی آن تامل کنند و حتی ممکن است سخنان او را نقد کنند، نپذیرند و رد کنند. این نوع دینداری را مربوط به متکلمان و فیلسوفان می‌داند. که البته قلیلی از مجموعه‌ی دینداران را در طول تاریخ تشکیل داده‌است.

۳. دینداری تجربت‌اندیش؛ عشقی، کشفی و شهودی؛ کثرت‌گرا و پلورال؛ تجربی و فردی است؛ یعنی سخن از دین، تجربه، محبوب، اخلاق من و... می‌گوید. خدا را یک ناز و معشوق محتشم می‌داند و نه مولا یا رازی سربه‌مهر؛ خدا در این تلقی کسی نیست که برای دیگران دینی ارسال کند یا به تعبیر ایشان خدای این دین هم «خدایی‌ست که راز و نازت، موضوع تاملات حکیمانه، معشوق مطاع محتشم است، ما را به عاشقی دعوت می‌کند تا ما را به مرتبه‌ی معشوقی برساند، خدایی که ظالم و تبعیض‌گر نیست، ابزار قدرت و ثروت به نام دین به دست ما نمی‌دهد.» پیامبر را به عنوان الگویی موفق از تجربه‌ی دینی می‌داند و نه کسی

خاص می‌گوید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

۲. یا این که تعبیر و توسعه‌ی مساجد را مربوط به دین عوامانه و خرافی می‌دانند؛ خوب، مگر این قرآن نیست که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» (توبه، ۱۸)

مگر این قرآن نیست که مساجد را مربوط و متعلق به خودش می‌داند و قداستی بی‌نظیر به آن‌ها می‌دهد:

«وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (الجن، ۱۸)

۳. یا درباره‌ی اعتقاد به تاثیر دعا، خوب مگر این نص و صریح قرآن نیست که می‌فرماید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره، ۱۸۶)

«وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر، ۶۰)

حال چطور دعا و اعتقاد به استجاب دعا را از ویژگی‌های دینداری عوامانه می‌دانید.

۴. مگر این قرآن نیست که می‌گوید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال، ۱۷) حال چطور می‌گوید در دینداری عوامانه و خرافی است که خدا را همه کاره می‌دانند و می‌گویند خدا این دختر را به من داد و خدا این برکت را به من داد؛ اما در دینداری معرفت‌اندیش و تجربت‌اندیش از این سخنان خبری نیست. اگر چنین است که این دینداری‌ها، در حقیقت بی‌دینی‌اند و نه دینداری.

۵. یا مگر قرآن پر از اصطلاحات و مفاهیمی نیست که خداوند را به عنوان مولا و ما را به عنوان عبد یاد می‌کند؟ پس قاعدتا شما اسلام و قرآن را منبع ذخار خرافات می‌دانید و دین مربوط به عوام؟

«اللَّهُ وَلِىَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵۷) قاعدتا طبق این تلقی، رهبر، رییس و ساکنان دین خرافی و تجربت‌اندیش را باید پیامبر و علی بدانید. مگر این علی نیست که در آن مناجات مشهور از خدا با عنوان مولای یاد می‌کند و می‌گوید: «مَوْلَاىَ يَا مَوْلَاىَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى، مَوْلَاىَ يَا مَوْلَاىَ أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ، مَوْلَاىَ يَا مَوْلَاىَ أَنْتَ الْعَزِيزُ وَ أَنَا الدَّلِيلُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ.»

به هر حال، اگر بخواهیم تک تک سخنان و مدعیات ایشان را به صورت جدا بحث کنیم، بحث خیلی به دراز کشیده می‌شود و این مقال، مجال آن را ندارد. به همین دلیل به بیان چند نکته‌ی مهم درباره‌ی این دسته‌بندی از اصناف دینداری، بسنده می‌کنم:

که باید از امر و نهی او پیروی کرد و یا او را در جایگاه معلمی نشانند. این نوع دینداری را مربوط به عارفانی مثل مولوی و امثال او می‌داند. و خودش را مروج این نوع دینداری معرفی می‌کند.

ایشان در مجموع اعتقاد به احکام و مناسک دینی و به طور کلی شریعت، فقه و حقوق دینی و اعتقاداتی مثل تقدس اماکن مکه، مسجدالنبی، مسجد الحرام و حرم‌های امامان و امثال آن، اعتقاد به توسل و زیارت، اعتقاد به عذاب و عقاب دشمنان و مخالفان اسلام و ولایت، تلاش در جهت توسعه‌ی مساجد و معابد (دست‌کم برخی از آن‌ها که مورد اقبال عمومی قرار می‌گیرند؛ مثل مسجد جمکران)، اعتقاد به استجاب دعا و حتی اعتقاد به نقش آفرینی خدا در امور زندگی ما را همگی مربوط به دینداری معیشت‌اندیش یا همان دینداری عوامانه می‌داند. همه‌ی این‌ها را از اموری می‌داند که هیچ سابقه‌ای در اسلام ندارند و بعدها مردم‌فریبان و عوام‌فریبانی به نام روحانیان در دین افزوده‌اند.

اما در دینداری معرفت‌اندیش و یا تجربت‌اندیش، چنین اموری هیچ جایگاهی ندارد. دینداری تجربت‌اندیش را نوعی از دینداری می‌دانند «که ما را به تفکر در جهان، انسان، آغاز و انجام و به تجربه‌های عمیق خودشناسانه‌ی روحی می‌خواند.» دیانت مورد قبول ایشان دیانتی است که «می‌تواند به آرامش آدمیان، معنی بخشی به زندگی ایشان، به فروگرفتن تکبر و نخوت ذاتی‌شان، خدماتی بکند.»

فرق خدای دینداری تجربت‌اندیش آقای سروش با خدای دینداری معیشت‌اندیش عوام این است که «آن خدای دین معیشت‌اندیش که خلأهای زندگیشان را پر می‌کرد، هراتفاقی که می‌افتاد می‌گفتند، خداوند کرده است. می‌گفت خدا به من یک دختر داده، خدا جان من را حفظ کرده.» اما خدای دینداری تجربت‌اندیش آقای سروش «به هر دردی نمی‌خورد. به درد تنهایی‌های روح می‌خورد. به درد عاشقی می‌خورد. به درد پرستش و ستایش می‌خورد و همه‌ی ما عمیقاً به این نقش‌ها احتیاج داریم.»

نقد و بررسی

درباره‌ی این سخنان، سخن فراوان است. تک‌تک موضوعاتی را که از ایشان نقل کردم جای بحث و گفتگو و تحلیل دارد؛ مثلاً: ۱. این که اعتقاد به تقدس برخی از مکان‌ها را از ویژگی‌های دین عوام و اهل خرافه می‌دانند، قاعدتا مستلزم آن است که خود قرآن را خرافی بدانند مگر این قرآن نیست که سخن از تقدس مسجدالاقصی می‌گوید: «سُبْحَانَ الَّذِى أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِى بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (اسراء، ۱)

مگر این قرآن نیست که سخن از تقدس وادی طور می‌گوید: «إِنِّى أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه، ۱۲) «إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (النازعات، ۱۶)

مگر این قرآن نیست که سخن از تقدس و برکت زمان‌های

نکته‌ی اول: بر ساخته بودن این تقسیم

این تقسیم، یک تقسیم اعتباری و ساختنی است که آقای سروش به منظور پیش‌برد اهداف به تعبیر خودشان روشنفکری دینی؛ (یعنی کثرت‌گرایی دینی، سکولاریسم، اومانیزم، لیبرالیسم و اموری از این قبیل) ساخته و طرح آن را لازم دانسته‌اند. والا هیچ مبنای عقلانی و وحیانی ندارد و حتی موبد به مشاهدات تجربی و تحقیقات میدانی هم نیست. نه حصر اصناف دینداری در این سه قسم، حصری عقلی است و نه چنین اصنافی به این شکلی که ایشان تصویر می‌کنند، اساسا وقوع خارجی و تاریخی داشته یا دارند؛ یعنی در عالم خارج و واقع مصداقی برای این اصناف نمی‌توان پیدا کرد؛ به تعبیر دیگر، نمی‌توان آن را یک تحلیل جامعه‌شناختی واقع‌بینانه هم دانست.

کدام عارف و سالک اصیل و الهی است (یعنی همان کسانی که ایشان آن‌ها را جزو دینداران تجربت‌اندیش می‌داند) که شریعت و فقه را کنار بزند و به قول ایشان بی‌آدابی را مسلک خود بداند؟ شاید ایشان سخنانی از جهله‌ی صوفیه، مدعیان دروغین و حيله‌گر عرفان را دیده‌اند یا سخنانی از بزرگان عرفان را مشاهده کرده؛ اما به حقیقت معنای آن توجه نکرده‌اند که چنین نسبتی را به آنان می‌دهند. هرگز معنای شریعت، طریقت و حقیقت به عنوان لایه‌ها، سطوح و یا ابعاد مختلف دینداری که در کلمات پاره‌ای از عارفان مطرح شده است، این نیست که حقیقت بدون طریقت و شریعت، دست‌یافتنی است یا آن که بعد از وصول به حقیقت دیگر نیازی به شریعت نیست؟ و می‌توان بی‌آدابی را مسلک خود کرد! چنین سخنی را عده‌ای از اباحی‌مسلکان، حيله‌گران و سودجویان به نام عرفان و تصوف می‌گفتند و عده‌ای از عوام و مریدان ناآگاه را هم دور خود جمع می‌کردند، اما بزرگان عرفان و تصوف به شدت با چنین انحرافی مبارزه کردند.

خواجه عبدالله انصاری به نقل از یحیی بن معاذ (۲۵۸م ق) می‌گوید: «وقتی که نزد او از قومی سخن به میان آمد که ادعا می‌کردند، چون به هدف دست یافته‌اند دیگر نیازی به انجام اعمال عبادی؛ مثل نماز، روزه و امثال آن ندارند، وی [به شدت برآشفته و] در جواب گفت: آری «به گور رسیده‌اند؛ به سقر رسیده‌اند.»^۱

جنید بغدادی (۲۹۷ق)، از تأثیرگذارترین و قوی‌ترین عارفان مسلمان در اواخر قرن سوم هجری، در پاسخ کسی که مدعی بود عارفان وقتی به خدا می‌رسند و با او به گفتگو و طنازی می‌پردازند و با آن معشوق محتشم روبرو می‌شوند، دیگر نیازی به انجام عبادات ظاهری نمی‌بینند، گفت:

«الذی یسرق و یزنی احسن حالا من الذی یقول هذا، و ان العارفین بالله اخذوا الاعمال عن الله، و الیه رجعوا فیها، و لو بقیئت الف عام لم انقص من اعمال البر ذرة، الا ان یحالی بی دونه‌ها، و انه لا وکد فی معرفتی و اقوی فی حالی.»^۲

کسی که دزدی می‌کند و زنا انجام می‌دهد به مراتب از این‌گونه افراد وضعیت بهتری دارد. عارفان حقیقی اعمال و تکالیف را از خدا می‌گیرند و با انجام تکالیف به خدا می‌رسند. من اگر هزار سال نیز عمر کنم، هرگز ذره‌ای از انجام تکالیف فروگذار نمی‌کنم.^۲

شخصی که ادعای عرفان می‌کرد، نزد ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰ق)، که در مسجد بود، آمد. اما ادب شرعی ورود به مسجد را مراعات نکرد و «تخست پای چپ اندر مسجد نهاد.» ابوسعید با او گفتگو نکرد و به او گفت: «باز

گرد که هر که در خانه‌ی دوست ادب آمدن نداند ما را نشاید که با وی صحبت داریم.»^۳

صدها نمونه از این موضع‌گیری‌ها را می‌توان برشمرد. فقط مطالعه‌ای مختصر در تاریخ عرفان و تصوف را می‌خواهد.

نکته‌ی دوم: دینداری تجربت‌اندیشی، در تقابل با دینداری اسلامی

سوال می‌کنیم که این دین تجربت‌اندیشی که شما مطرح می‌کنید و خود را مدافع و مروج آن می‌دانید، آیا همان دین اسلام است یا چیز دیگری است؟ آیا کتاب آن همین قرآن است یا چیزی دیگر؟ اگر قرآنی از همین اسلام، همین قرآن و همین پیامبر است؛ خوب، مگر این قرآن نیست که می‌گوید هیچ راهی برای تقرب به خدا و عشق‌ورزی با خدا و ناز کردن با خدا، جز راه عمل کردن به امر و نهی پیامبر و دستورات الهی وجود ندارد؟ «قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ» (آل عمران، ۳۱)؛ حال چطور می‌شود کسی مدعی عشق به خدا شود و دین خود را دینی عشقی، کشفی، یقینی و وصالی بداند؛ اما اهل شریعت و فقه نباشد و شریعت و فقه را از ویژگی‌های دینداری عوامانه و معیشت‌اندیش بداند.

آیا ادعای عشق الهی از سوی چنین فردی چیزی جز تمسخر خدا و دین معنایی دارد؟ خود خدا می‌گوید، اگر من را دوست دارید راهی جز پیروی از گفتار، کردار، حالات و سیره‌ی پیامبر ندارید؛ اما ما بگوییم، خدایا من دیندار تجربت‌اندیشم و در دلم جز عشق تو نیست؛ اما در این درگاه هیچ آداب و تربیتی نمی‌جویم و هر طور که خودم دوست دارم عمل می‌کنم؛ چگونه ممکن است با نادیده گرفتن فرمان‌های محبوب و معشوق بتوان به بارگاه او راه یافت؟ واقعا اگر کسی مجنون حق است و مست و مستغرق در اراده‌ی الهی چگونه می‌تواند نسبت به اراده‌ی تشریحی او بی‌تفاوت باشد و از عمل بر اساس دستورات او سرباز زند و دینداری خود را دینداری بی‌آداب بداند؟ مستغرقان در دریای وحدت الهی در اوج تعقل و عمل به دستورات الهی‌اند. چگونه می‌توان پذیرفت کسی در اسما و صفات الهی غوطه‌ور باشد؛ اما نسبت به اراده‌ی او که از مهم‌ترین اوصاف ذاتی حضرت حق است، بی‌تفاوت باشد؟

مگر این خدا نیست که شرط ایمان و دینداری را اطاعت از امر و نهی و دستورات خدا و پیامبر می‌داند:

«قُلْ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ» (آل عمران، ۳۲)

«اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» (انفال، ۱)؛ اگر اهل ایمانید، از خداوند و فرستاده‌اش پیروی کنید.

«مَا اَتَاكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ» (حشر، ۷)؛ آن چه را پیامبر برای شما آورده بگیرید (و اطاعت کنید) و از آن چه شما را نهی کرده خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

«مَنْ يَطِيعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا» (نساء، ۸۰)؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس سرباز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی).

یا کدام متکلم یا فیلسوف الهی را سراغ دارید که اهل مناسک، شعایر،

نکته‌ی پنجم: در جستجوی دینداری حقیقت‌اندیش و شناخت دین ناب و اصیل

من پیشنهاد می‌دهم به جای این صنف‌بندی‌های اعتباری، بی‌پایه و برساخته‌ای که ما را از حقیقت دین و فهم واقعیت‌ها دور می‌کند و برای جامعه‌ی دینی هم هیچ فایده‌ای جز ایجاد نفرت، تفرقه و دشمنی‌های بی‌وجه ندارد، بیابید و بیابیم درباره‌ی دینداری حقیقت‌اندیش، دینداری واقعیت‌اندیش، دینداری محمدپسند اندیشه کنیم. فارغ از هر گونه حب و بغضی و صرفاً به هدف کشف حقیقت دین بیابیم، ببیندیشیم که دینی که پیامبر اسلام آورده است، و آن را در قالب قرآن بیان کرده است، چگونه دینی است؟ آیا مناسک و شعائر دارد یا نه؟ آیا دعا، توسل و زیارت دارد یا نه؟ آیا امر مقدس و نامقدس دارد یا نه؟ آیا خدای این دین درخور هر کاری است یا نه؟ آیا خدای این دین عذاب و عقاب دارد یا خیر؟ آیا در این دین حق و باطل و کفر و ایمان مطرح است یا نه؟ آیا در این دین راهی برای عشق‌ورزی با خدا و در نهایت معشوق خدا واقع شدن بیان شده است یا نه؟ آیا در این دین، مسایل دنیوی، مثل سیاست، اقتصاد و حقوق مطرح شده است یا خیر؟

وقتی پاسخ‌های معقول، موجه و مستندی برای این پرسش‌ها یافتیم آن‌گاه می‌توانیم دیندارها و دینداری‌هایی را که با این حقیقت فاصله دارند، بهتر بشناسیم و بهتر و بیشتر می‌توانیم به آن‌ها خدمت کنیم؛ در آن صورت یک ترازوی حقیقت‌سنج در اختیار افراد قرار می‌دهیم تا همواره بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های خود را با آن بسنجند و آن‌ها را با آن حقیقت الهی میزان کنند.

به نظر بنده هر نوع دین‌شناسی دیگری، که صرفاً یک لایه از دین را ببیند؛ مثلاً لایه‌ی مناسکی یا فقهی یا لایه‌ی کلامی و عقلی و یا لایه‌ی عرفانی و شهودی و یا لایه‌ی سیاسی و اجتماعی را و نسبت به ابعاد دیگر دین بی‌اعتنا باشد، ثمره‌ای جز محروم کردن خود و دیگران از حقیقت و هدایت نخواهد داشت. به هر حال، نام آن را هر چه بتوان گذاشت، نمی‌توان آن را دین‌شناسی و دین‌پژوهی نامید.

پی‌نوشت‌ها

۱. طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ص ۸۶ (ذیل احوال یحیی بن معاد رازی)
۲. طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی، ص ۱۳۱.
۳. نفحات الانس من حضرات القدس، صص ۳۲۶-۳۲۷.

شریعت و فقه نباشد؟ خدای کدامیک از فیلسوفان و متکلمان مسلمان را سراغ دارید که قدرت او محدود باشد و توانایی دخالت در زندگی مردم را نداشته باشد؟ مگر این ملاصدرا نیست که همه‌ی هستی را عین ربط به حضرت حق می‌داند؟ و اراده و اختیار آدمیان را پرتویی از اراده و اختیار حضرت حق می‌داند و هیچ استقلالی برای آدمیان در عرض خداوند قابل نیست؟ آیا چنین تفکری قدرت خدا را محدود می‌داند و او را از دخالت در امور معیشت و دنیای مردم ناتوان؟ کدام متکلم و فیلسوف مسلمان را سراغ دارید که دین خود را امری سیال و متغیر و نامستحکم بداند؟

نکته‌ی سوم: اصلاح دین یا تولید دینی جدید

شما توجه به این صنف‌بندی را از مبانی اصلاح‌دینی و روشنفکری دینی می‌دانید، در حالی که این اصلاح دینداری نیست؛ این ابداع دینی جدید و کنار زدن دین اسلام است. این چه نوع دینداری است که نماز، روزه، حج و جهادش، مربوط به دینداری عوام و اهل تقلید و خرافه است؟ این چه اصلاحی است که حتی پیامبر و علی را که لحظه‌ای از عمل به شعائر و مناسک دینی غفلت نکردند، دینداران عوامانه و خرافاتی می‌داند؟ این چه دینداری است که بی‌آدابی را کمال می‌داند؟ این چگونه اصلاحی است که خدا را از زندگی اجتماعی و معیشت بشر بیرون می‌برد و جایی در گوشه‌ی دل به او می‌دهد که صرفاً با مشغول شدن به او بخشی از اضطراب‌ها، دلتنگی‌ها و تنهایی‌ها جبران شود؟ به تعبیر خود شما «می‌تواند به آرامش آدمیان، معنی‌بخشی به زندگی‌شان، به فروگرفتن تکبر و نخوت ذاتی‌شان، خدماتی بکند.»

نکته‌ی چهارم: الگوگیری از پیامبر یا تقابل با تجربه‌ی او

شما می‌فرمایید که در دینداری تجربیت‌اندیش، پیامبر به عنوان الگویی موفق از تجربه‌ی دینی مورد توجه قرار می‌گیرد و نه آمر و ناهی یا معلم. خوب آقای سروش، انسانی را سراغ دارید که به درجه‌ی معرفتی و شهودی پیامبر اکرم و امامان معصوم رسیده باشد؟ بعید می‌دانم در این حقیقت شکی داشته باشید؛ دست کم نسبت به پیامبر و علی شکی ندارید. اما آن انوار قدسیه، لحظه‌ای از عمل به دستورات شرعی، شعائر و مناسک دینی فروگذار نکردند. از نخستین اقدامات پیامبر در مدینه، ساختن مسجد و توسعه‌ی آن و تعریف مناسک و شعائر دینی و تربیت مناسکی و فقهی مردم بود. خود آن حضرت نیز عملاً تا آخرین لحظات عمر مبارک خود، نه تنها بر اساس شریعت اسلام عمل می‌کرد بلکه در تبلیغ شریعت جدیت تمام داشت. امام علی علیه السلام که بسیاری از عارفان و صوفیان او را به عنوان سرسلسله‌ی خود به شمار می‌آورند، در محراب نماز، شمشیر بر سر مبارک‌شان فرود آمد. امام حسین علیه السلام، برای عمل به دو فریضه‌ی شرعی امر به معروف و نهی از منکر، جان خود، بسیاری از عزیزانش و بهترین انسان‌های روی زمین را فدا کرد. حال این دینداری تجربیت‌اندیش شما چه نوعی از دینداری است که بر اساس آن، حتی محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام را هم باید عوام‌زده، عوام‌پرور، خرافه‌زده و خرافه‌پرور دانست؟

